

## گزاره‌های ناسازگار در تاریخ جهان‌گشای جوینی

\* جهانگیر صفری

دانشگاه شهرکرد

\*\* سید مجتبی حسینی

دانشگاه شهرکرد

### چکیده

آنچه در نگاه اول و در بررسی تاریخ جهان‌گشای جوینی به نظر می‌آید این است که نویسنده کتاب به مدح و ستایش قوم مغول و در رأس آن‌ها چنگیزخان پرداخته و این قوم وحشی را هم‌چون آیه‌ای از آیات الهی و نشانه‌ای از جباریت و قدرت‌نمایی پرورگار نسبت به مردمانی دانسته است که از راه حق و حقیقت به دور افتاده‌اند و نیاز به هدایتی دوباره دارند. اما پس از غور و بررسی عمیق‌تر به این نتیجه به دست می‌آید که نویسنده نه تنها حامی مغول و اندیشه و کنش آن‌ها نیست، بلکه در مخالفت و دشمنی با آن‌هاست و در جای‌جای کتاب خود و به مناسبت، به افشای جنایات‌های این قوم بی‌فرهنگ می‌پردازد و پرده از چهره خونخوار آن‌ها بر می‌دارد. در این مقاله کوشش شده ضمن ارائه نمونه‌هایی از متن کتاب تاریخ جهان‌گشای جوینی، به گزاره‌های ناسازگار (paradox) پرداخته که به سان ابزاری کارآمد در دست نویسنده قرار داشته و این امکان را به او داده است تا در عین حفظ جان و موقعیت، به انتقاد از واقعیات جامعه بپردازد و ستم و جور مغولان را آشکار سازد که از این دیدگاه جوینی بسیار هوشمندانه و هنرمندانه عمل کرده است.

کلیدواژه‌ها: جوینی، گزاره ناسازگار، مغول، ایرانی، اعراب، شاهنامه، قرآن

### Paradox in Jahangosha-ye Joveyni History

Jahangir Safari

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature  
Faculty of Letters and Human Sciences, Shahrekord University

Sayyed Mojtaba Hosseini

M.A, Department of Persian Language and Literature  
Faculty of Letters and Human Sciences, Shahrekord University

#### Abstract

Jahangosha-ye Joveyni History, in the first glance, seems to be eulogizing and praising the Mongols, especially Jenghiz Khan, proceeding to introduce this barbaric tribe as a divine sign and an indication of God's power and might over people who have gone astray from His path and are in need of a new guidance. However, upon careful analysis, one will find that the Chronicler, Joveyni not only is unsupportive of the Mongolian thought, acts and deeds but also shows hostility and opposition towards Mongols and on many occasions discloses the many brutal acts of savagery, crimes and felonies of this barbaric tribe who quench their thirst by killing. This article, by offering and analyzing extracts from Joveyni's history book, aims to show how the historian employs paradox as an effective tool in his writing to criticize the state of events and expose the Mongolian tyranny and oppression while keeping himself safe from their harm.

Keywords: Joveyni, Paradoxical Interpretation, Mongols, Iranians, Arabs, Shahname, the (Holy) Koran

\* دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تربیت مدرس. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات و علوم انسانی.  
\*\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

## مقدمه

کتاب تاریخی از جمله کتاب‌هایی هستند که یا هنگام فرمانروایی حاکمان نوشته می‌شوند یا پس از آن که بعضاً از حب و بغض خالی نبوده و کمتر کتابی از این دست وجود دارد که از این امر مستثنی باشد. اما در میان همین آثار هم می‌توان به وقایع تاریخی آن‌گونه که بوده است، پی‌برد و چهره واقعی شاهان و حاکمان را از لابه‌لای سطور این کتاب‌ها ترسیم کرد. به عنوان مثال، بیهقی در تاریخ مسعودی هرچند به ستایش و تمجید خاندان غزنوی به ویژه مسعود می‌پردازد، باز می‌توان فهمید که مسعود غزنوی چه شخصیتی داشته (بیهقی 1373: 676) و از نظر حکومت‌داری، مسایل سیاسی، فردی و اجتماعی در چه مرتبه‌ای قرار گرفته است (یادنامه بیهقی 1350: 530 - 607).

در کتاب تاریخ جهان‌گشای جوینی نیز با اندکی دقت و پرداختن به متن به پرسش‌هایی از قبیل تأثیر خاندان جوینی در ساختار قدرت مغول و شکل‌گیری حکومت آنان در ایران، سهم آنان در خون‌ریزی و سفاکی مغول‌ها و میزان آزادی عمل نویسنده در بیان حقایق و دیدگاه کلی او نسبت به ایرانیان و غیرایرانیان به ویژه مغولان و... پاسخ داد.

پرداختن به عطاملک و سیره و سلوک او در گستره سخن، مجال فراخ‌تری می‌طلبد. اما در این‌جا آن‌چه می‌توان اذعان داشت این است که جوینی در لوای هنرمندی و چیرگی استادانه بر زبان فارسی (و عربی) و آشنایی با زبان مغولی، توانسته است با استفاده از تکنیک‌های زبانی و از همه مهم‌تر گزاره‌های ناسازگار (پارادوکسیکال) حقایقی را به بیان و تصویر بکشد که با هر شیوه دیگری نه تأثیر و پایداری آن چنین می‌بود و نه سردمداران حاکم اجازه چنین جسارتی را به او می‌دادند.

در این مقاله کوشش شده است به این پرسش پاسخ داده شود که جوینی در کتاب خود، قوم مغول را چگونه توصیف کرده است؟ آیا با جنایات و فجایع آنان هم‌دل و هم‌راه بوده است؟ همچنین دیدگاهش نسبت به ایران و مردم این مرز و بوم چیست؟ قبل از ورود به بحث درباره عظمت مصیبت حمله مغول ذکر این نکته لازم است که «ایرانیان در این دوره پرحادثه به اندازه تمام تاریخ گذشته و آینده خود رنج کشیدند» (صفا 1368: 1).

## 1- پارادوکس

کلمه پارادوکس (Paradox) برگرفته از Paradoxum در لاتین است که ریشه آن واژه یونانی Paradoxon است؛ این واژه مرکب از دو بخش Para به معنی «مقابل» یا «متناقض‌نما» و doxa به معنی عقیده و نظر است» (کریمی 1382: 24).

در فرهنگ آکسفورد از پارادوکس معانی مختلفی ذکر شده است، از قبیل: سخن یا عقیده‌ای متناقض با اعتقاد و اندیشه پذیرفته شده که اغلب با دلالت‌های ضمنی ناخوشایند همراه است؛ آن‌چنان که با حقیقت اثبات شده ناسازگار باشد (آکسفورد 1993: 648). پارادوکس<sup>1</sup> عبارتی است که به ظاهر متناقض یا پوچ به نظر می‌رسد ولی در عین حال مفهومی زیبا (و جدید) ارائه می‌دهد. این اصطلاح، برای اولین بار توسط دکتر شفیع کدکنی وارد زبان فارسی شد (شفیعی 1368: 57). و تا مدت‌ها معادل مناسبی نداشت و اخیراً برابر «متناقض‌نما» را برای آن برگزیده‌اند. برخی نیز واژه «ناسازه» را به عنوان برابر فارسی پیشنهاد می‌کنند (احمدی 1385: 714). همچنین واژگانی از قبیل: «ناهم‌سازنما، ناهم‌سازگون، ناهم شوند و...» (کریمی 1382: 24).

نکته قابل توجه، حوزه معنایی و کاربردی پارادوکس است که در هر حوزه هم‌رنگ و هم‌ساز همان محیط می‌شود - برخلاف ذات آن که ناهمگونی است - مثلاً در منطق، فلسفه، بلاغت و... معنا و کاربرد خاص خود را دارد. در همه تعاریف (همان: 21، 25)، اولاً یکی بودن قضیه، حکم، عبارت، اندیشه، سخن و تصویر لحاظ شده، ثانیاً، مخالفت آن با خودش مدنظر قرار گرفته است. پس می‌توان نتیجه گرفت که در هر پارادوکس دو بخش وجود دارد که یک واحد را تشکیل می‌دهد و این دو بخش به‌خودی خود باهم در تعارض بوده، ناقض یکدیگرند. اما این نکته را هم باید افزود که این دو بخش لزوماً نباید در آن واحد در جمله یا عبارت حضور عینی داشته باشند و حتماً در کنار هم و جزء لاینفک هم باشند، بلکه می‌توانند با فاصله از هم بیایند و حتی یکی از آن‌ها به قرینه‌ای حذف شود. البته شناخت پارادوکس‌هایی از این دست به مراتب نیاز به دقت و ژرف‌نگری بیشتری دارد، تا جایی که ممکن است عبارتی به ظاهر فاقد تناقض باشد ولی در ژرف ساخت خود بر پایه پارادوکسی زیبا قرار گرفته باشد.

مطلب بعدی گستره پارادوکس است، از نظر ابزار، قالب جمله، عبارت و ترکیب، پذیرفته شده است. اما در واحد کلمه و حرف جای بحث و تأمل دارد. از جنبه کاربردی می‌توان آن را از محدوده سطحی زبان و گفتار، به رفتار، اندیشه‌های ژرف و روان افراد تعمیم داد؛ یعنی رفتار و اندیشه فردی را در قالب پارادوکس نمایاند؛ آن را تأویل و تفسیر کرد و به تناقض درونی افراد پی برد؛ این در حقیقت گسترش حوزه معنایی و کاربردی پارادوکس از سطح زبان

1- Paradox: A paradox is a statement which seems on its face to be self- Contradictory or absurd, Yet turns out to make good sense (Abrams 1980:140).

به کنش و واکنش‌های افراد است، هرچند ممکن است نتیجه گرفته شود که در این صورت همه رفتارهای انسانی پارادوکس است. و پاسخ این‌که: مگر وجود انسان چیزی غیر از اجتماع متناقضات است؟! و به قول مولانا:

این سوم هست آدمی زاد و بشر	نیم او ز افرشته و نیمی ز خر
نیم خر، خود، مایل سفلی بود	نیم دیگر مایل عقلی بود
آن دو قوم آسوده از جنگ و حراب	وین بشر با دو مخالف در عذاب»

(مولوی 1368: 04 - 1502)

علت تأثیرگذاری پارادوکس و گزاره‌های ناسازگار در این است که در حقیقت دو سوی روح و روان انسان را در خود متجلی می‌کند و در ترکیب این دو است که انسان به معنای واقعی کلمه شکل می‌گیرد و اصلاً «تاریخ انسان چیزی به جز حرکت در دو سوی تناقض نیست» (شفیعی 1381: 433). یک‌سو، زیبایی اثبات و بودن، و دیگر سو، زشتی نفی و نابودی و هنر شاعر و نویسنده، در به کارگیری آن است که چگونه، چه هنگام و از همه مهم‌تر چرا آن را به کارگیرد و غرض را به حاصل آورد.

پارادوکس یا نقیضه‌گویی از شگردهایی است که در حوزه ادبیات، به ویژه ادبیات عرفانی چهره نموده است. اولین شاعری که این نوع ترکیبات و تعبیرها [پارادوکس یا ترکیب نقیضی] را در شعر فارسی به کار برده است، سنایی است (شفیعی 1368: 56). باتوجه به چالش بین معنویت و مادیت و عالم ملک و ملکوت از دیدگاه ظاهرینان، پارادوکس کارآمدترین شیوه در بیان این مطالب است. در قرآن کریم خداوند خطاب به پیامبر (ص) می‌فرماید: «وما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی» (سوره انفال: آیه 17). «تو نینداختی آن‌گاه که انداختی، بلکه خداوند انداخت». این سخن الهی از یک پارادوکس بسیار قوی برخوردار است. چگونه ممکن است کسی کاری را انجام بدهد و انجام ندهد؟! این سخن تنها در حوزه عرفان که زمان و مکان و علت و معلول درهم می‌ریزد و همه چیز در آینه صافی مقبولیت، نشان داده می‌شود، پذیرفتنی است. این شیوه در شعر و زبان دیگر سالکان و عارفان نیز به کار رفته، که پرداختن به تفصیل به آن، از عهده این مقال خارج است.

پارادوکس در تاریخ چه جایگاهی می‌تواند داشته باشد؟ تاریخ‌نویس - هرچند به ظاهر - روایت‌گر واقعیات است و باید رئالیستی‌ترین شیوه و زبان را در نگارش تاریخ به کار گیرد، اما در این میان، برای مورخ هدفمند و آگاهی که از یک‌سو به سرنوشت انسان و اجتماع خود و

آینده نسل‌های پس از خود، اهمیت می‌دهد و از سوی دیگر، به همه پیچ‌وخم‌ها، زدوبندها و خفقان موجود در دربار آگاهی دارد - و خود نیز به آن گرفتار است - هیچ شیوه‌ای بهتر از پارادوکس زبانی در بیان مسائل نیست. البته همه مورخان به این توانایی زبانی دسترسی نداشته و از آن بهره نبرده‌اند، زیرا به کاربردن پارادوکس نیازمند دایره وسیع لغات، آگاهی برشگردهای زبانی، دریافت درست از حالت‌های روانی خواننده و نکته‌سنجی بسیار دقیق و مسائلی از این دست است و جویی در کنار بی‌هقی از انگشت شمار مورخان و نویسندگانی است که به این مهم دست یافته و توانسته است، ضمن حفظ جان، مقام سیاسی و موقعیت اجتماعی، با استفاده از این شگرد زبانی حقایق را بیان کند. حقایقی که خواندن و شنیدنش موی براندام آدمی، می‌ایستاند، تا چه رسد به دیدنش. و سخت‌تر آن که توان مخالفت نیز نباشد.

## 2 - جویی و جهان‌گشا

«صاحب دیوان علاالدین ابوالمظفر عطاملک بن بهالدین محمدبن شمس‌الدین محمدبن محمدبن علی جویی از جمله بزرگ‌ترین مورخان و نویسندگان ایرانی در قرن هفتم هجری است» (صفا 1368: 1209) او صاحب تاریخ مشهور جهان‌گشا است.

هنگام مراجعه به تاریخ جهان‌گشای جویی، خواننده با متنی نسبتاً مشکل، متکلف و پیچیده مواجه است که مطالعه آن به شرحی جداگانه نیاز دارد. «نثر عطاملک جویی مبتنی بر شیوه نویسندگی مترسلان است. او نویسنده صنعتگری است که در عین رعایت جانب صنعت و علاقه به تزئین کلام، جانب زیبایی سخن و اصالت معنی را نیز فرو نگذاشته است» (رستگار فسایی 1380: 181) از طرفی با کتابی سر و کار دارد که سراسر مدح و ستایش و شرح دلاوری‌های قومی خونخوار و سفاک است و طبعاً نویسنده آن نیز جزئی و عضوی از آنان است. «در لشکرکشی هلاکو به جانب بغداد نیز عطاملک در شمار رجال معروف دیگر همراه هلاکو بود و یک سال بعد از واقعه فتح بغداد یعنی 657 هجری از جانب ایلخان، حکومت بغداد و عراق و خوزستان را یافت و بیست و چهار سال تمام در این سمت باقی ماند» (صفا 1368: 1211). و با در نظر گرفتن این دو جنبه منفی خواندن آن بر هر کسی آسان نخواهد بود. قبل از تحلیل و بررسی تاریخ جهان‌گشا ذکر این نکته ضروری است که عطاملک جویی و شخصیت‌ها و وزیرانی مانند او در تلطیف خسارات مغول به خصوص در حوزه زبان و فرهنگ نقش مؤثری داشته‌اند. ملک‌الشعرا بهار در این باره می‌گوید: «پایه و مایه شعر فارسی

به واسطه فراموش شدن صرف و نحو و لغت در عصر مذکور تنزل کرد، لیکن نثر فارسی، خاصه قسمت‌های علمی تنوعات دلپذیر و الوان گوناگون و جانانه‌ای به خود گرفته بود تا تصور نشود که این معانی از اثر میل و رغبت پادشاهان تاتار بوده است، بلکه همه آن احوال رهین وزاری عالی مقدار و صدور شرف دوست و دانش‌پرور آن زمان است» (بهار 1371: 32).

اما خواننده پس از کمی تأمل و مطالعه بیشتر تاریخ جهان‌گشا، به نکاتی دست می‌یابد که قبلاً متوجه آن نشده یا به سادگی از کنار آن گذشته است. گزاره‌ها و جملاتی که در ظاهر برای ستایش و مدح مغول‌ها آمده اما پس از بررسی و دقت در می‌یابد که نه تنها نویسنده قصد ستایش ندارد، بلکه برعکس درصدد ارائه حقایقی است که صراحتاً قابل بیان نیست و جز در لفافه و به کارگیری ترفندهای خاص توان بازگویی آن‌ها را ندارد؛ حقیقتی که چیزی جز نمایاندن چهره واقعی مغولان از یک‌سو و ترسیم جلوه‌هایی از فرهنگ و تمدن ایران زمین از دیگر سو نیست. در مقایسه تاریخ جهان‌گشا با تاریخ‌های دیگر شاید بتوان بر این نکته تأکید کرد که جوینی علاوه بر آن که از ابیات شاهنامه و آیات قرآنی و احادیث نبوی به مقتضای کلام استفاده کرده است اهدافی را نیز از این شیوه سخن‌پیگیری می‌نموده و میل درونی قوی او را بر این کار ترغیب می‌کرده است و باعث شده این جنبه از کتاب او جلوه‌ای و نمودی قابل تأمل یابد. هنر جوینی و توانمندی او در این زمینه جالب توجه و درخور ستایش است، زیرا او در ظاهر با استناد به آیات و روایات و اشعار عربی به دنبال اثبات حقانیت قوم مغول است، اما در باطن دو هدف را دنبال می‌کند: اول برابر نهادن قوم مغول و عرب و دوم بیان حقانیت مردم ایران در برابر تجاوز و ستم این هر دو قوم (البته باید بحث اسلام را از این مقوله جدا کرد). وی در اثبات هدف دوم به اشعار شاهنامه استناد می‌جوید که سند افتخار ملت ایران به همه تاریخ گذشته خویش است. در حقیقت، در تقابل شاهنامه (سند زبان فارسی) و آیات و اشعار عربی (نماد زبان عربی) ضمن همسان دیدن قوم مغول و عرب به دفاع از ایران، زبان و فرهنگ آن پرداخته و انزجار خود را از تجاوز و متجاوز اعلام داشته است. به کاربردن واژه‌های مغولی و عربی به شکل افراطی در این اثر را می‌توان استفاده از سلاح دشمن علیه خودش قلمداد کرد. این نکته بسیار مهم نباید فراموش گردد که بی‌تدبیری و ظلم و ستم سردمداران ایران یکی از دلایل مهم تحمیل چنین حوادث تأسفباری بر مردم ایران بوده است.

### 3 - حاکمان روزگار نویسنده

از نظر نویسنده کسانی که هم عصر او برمسند قدرت تکیه زده‌اند اینانند: «هریک از ابناء السوق در زیّ اهل فسوق امیری گشته و هر مزدوری، دستوری و هرمزوری، وزیری و هرمُدیری، دبیری و...»

و ما تستوی احساب قوم تورث قدیماً و احساب نبتن مع البقل  
[اصل و نسب قومی که از قدیم دارای وراثت بوده‌اند با کسانی که مثل گیاهانی هرز رویده‌اند، برابر نیست].

آزاده دلان گوش به مالش دادند و زحسرت و غم سینه به نالش دارند  
پشت هنران روزشکسته است درست کاین بی هنران پشت به بالش دادند...  
(جوینی 1382: 4)

کسانی که به ناشایست جای شایستگان را گرفته‌اند و بر مسند قدرت تکیه زده‌اند قومی که مثل علف هرز رویده‌اند؛ در برابر ملتی که اصل و نسب آنان ثبت و ضبط دیرینه دارد؛ قومی که هیچ هنری جز کشتن و خون‌ریزی ندارند، اکنون پشت به بالش داده و بر مردم حکمرانی می‌کنند و در مقابل: «... هر آزادی بی‌زادی و هر رادی مردودی هر نسیمی بی‌نصیبی و هر حسیبی نه در حسابی و...» (همان: 5). ایرانیانی هستند که دستخوش حوادث روزگار شده‌اند. این بلاها و مصیبت‌ها بر اثر بی‌تدبیری سردمداران سیاسی و گاهی سردمداران مذهبی بر سر مردم آمده است. «آمدن هلاکو به ایران علاوه بر میل جهان‌گشایی دولت مغول معلول تعصبات مذهبی علمای ایرانی و به خواهش بعضی از آنان بوده، قاضی شمس‌الدین احمد قزوینی دفع اسماعیلیان ایران و به اصطلاح آن زمان ملاحظه را از قآن درخواست کرد» (صفا 1368: 14).

### 4 - قوم مغول

#### 4 - 1 - سرزمین

درباره مغول و سرزمینشان آثار و تحقیقات جامعی صورت پذیرفته است، اما خواندن و شنیدن از منبعی که به فرمان و زیرنظر خودشان نوشته شده باشد، ارزش و اهمیت دیگری دارد: «... تبار را وضع اقامت و منشأ و مولد وادِ غیرذی زرع است، با طول و عرض، دور آن زیادت از هفت، هشت ماهه راه است پیش از خروج چنگیزخان ایشان را سری و حاکمی نبوده است و...»

دایم میان ایشان مقاومت و مخاصمت قایم بوده و بعضی سرقه زور و فسق و فجور را از مردانگی و یگانگی می دانسته اند و.. پوشش از جلود کلاب و فارات و خورش از لحوم آن و میتهای دیگر و شراب از البان بهایم و... علامت امیر بزرگ آن بوده است که رکاب او از آهن بوده است و باقی تجملات از این قیاس توان گرفت...» (همان: 15).

این سرزمین قومی است که ادعای سیادت بر جهان را دارد. مردمانی که از نظر نویسنده از جهنم و عذاب رهیده و به نعمت رسیده اند: «از عذاب مقیم به جنات نعیم و لباس از استبرق و حریر و اطعمه و فواکه (و لَحْمِ طَیْرِ مِمَّا یَشْتَهُونَ وَفَاکِهَهُ مِمَّا یَتَّخِیْرُونَ) و شاربیه مختوم (خِتَامُهُ مِسْکُ) و از این وجه درست شد که دنیا به حقیقت بهشت این جماعت است...» (همان: 15)

و سرزمینی که: «... در مواضع منازل ایشان از وقت آن که اول بهار است تا آخر تابستان اکثر اوقات باران بارد. و تصادم رعد به حدی است که وقت نعره (آن تَجَعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِی أَذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ) و بریق برق به غایتی که (یکادُ الْبَرْقُ یَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ) و مشاهده رفته است که وقت رعد و برق صموت کالحوث می باشند...» (همان: 161) آیا در این سخنان نشانی از تعریف و تمجید می توان یافت؟ آیا چیزی به جز تحقیر و توهین و سرزنش می توان دریافت؟

#### 4 - 2 - تمدن و فرهنگ

مردمی که پس از گذشت قرن ها از تمدن بشری هنوز خط ندارند و نوشتن و خواندن نمی دانند: «... و چون اقوام تاتار را خطی نبوده است...» (همان: 17). قومی که خوراکش از مردار سگ و موش است و تجمل زندگی شاهانه اش رکاب آهنی و رسیدن به نعمت های عادی زندگی حکم بهشت برین را برای آنان دارد چگونه شایسته ستایش است؟ جوینی با آوردن آیات عذاب در جای جای اثر خود در توصیف سرزمین، مردمان، فرمانروایان و اندیشه و رفتار آنان می کوشد حقایق را بر ما آشکار کند. مثلاً در توصیف چنگیز، او را عذاب الهی و انتقام پروردگار می داند: «... او راقوت بطش و غلبه تسلط داد اِنَّ بَطْشَ رَبِّکَ لَشَدِیْدٌ» (همان: 17) یا: «... در آن وقت که چنگیزخان از حد پیشاور مراجعت کرد و... (آیت سَعُدَّتْهُمْ مَرَاتِنَ) در شأن ایشان به تقدیم رسانید...» (همان: 14) و یا هنگام حضور لشکر به فرمان حاکم: «... لَا یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا یَسْتَقْدِمُونَ» (همان: 23) که اصل آیه مربوط است به فرا رسیدن اجل



و مرگ و به این قوم نسبت داده شده است یا از خداوند می‌خواهد که: «اللَّهُمَّ عَافِنَا مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ الدُّنْيَا وَ عَذَابِ الْآخِرَةِ» (همان: 101). و بلای دنیای را این می‌داند که مغولان آن قدر از مردم خوارزم کشته‌اند که نویسنده باور نمی‌کند و آمار آن را بیان نمی‌کند (همان: 101). بیشتر مواردی که از این‌گونه آیات استفاده کرده است در جلد اول به ویژه در مورد چنگیز و اعمال و رفتار اوست و هرچه از او فاصله می‌گیرد مثل این‌که هر اندازه جانشینان او خوی ددمنشانه و خون‌ریزی و سفاکی‌های خود را فراموش می‌کنند و با خصایل انسانی آموخته می‌گردند، به همان میزان تحقیرها و توهین‌ها نیز کاهش می‌یابد. اما به هر حال مغول، مغول است؛ دشمن است و بیگانه و هرگز شایستگی برابری و همسری با قوم ایرانی را ندارد.

### 5- توصیف قوم مغول

برای توصیف‌ها و تعریف‌های جویی از قوم مغول چند دلیل می‌توان ذکر کرد:

الف) جویی چونان سرسپرده‌ای جیره‌خوار و چشم و گوش بسته مطالبی را بیان می‌کند.

ب) از ترس جان و موقعیت و برخلاف میل باطنی به این امر پرداخته است.

ج) جویی با آوردن گزاره‌های ناسازگار هم جان و موقعیت خود را حفظ کرده هم ماهیت قوم مغول را به خواننده تیزبین شناسانده است. البته با کمی دقت متوجه می‌شویم که نویسنده در کمال ظرافت و هنرنمایی راه سوم را برگزیده است.

قومی که به ازای مرگ یک نفر - پسر جغتای و نوه چنگیز - شهری را با هرچه و هرکه در آن است از روی کره خاکی محو می‌کند، چگونه شایسته ستایش است؟ مگر این‌که بخواهیم چهره واقعی آنان را بنمایانیم: «... ناگاه از شست قضا که فنای کلی آن قوم بود، تیر چرخ که مهلت نداد از شهر بامیان بیرون آمد و به یک پسر جغتای رسید که محبوب احفاد چنگیز خان بود، و در استخلاص آن استعجال بیشتر نمود و یاسا داد، که هر جانور که باشد، از اصفاف بنی آدم تا انواع بهایم تمام را بکشند و از ایشان کسی را اسیر نگیرند و تا بچه در شکم مادر نگذارند و بعد از این هیچ آفریده در آن جا ساکن نگردد و عمارت نکند و... تا این غایت هیچ آفریده در آن جا ساکن نشده است (همان: 105).

جویی در توصیف افراد این قوم نیز از گزاره‌های ناسازگار یاری جسته و با آوردن تشبیهات و استعاراتی که در طرز قرارگرفتن آن‌ها دنیایی از اندیشه نهفته است، می‌کوشد ذهن خواننده را به دقت وا دارد: «... تولی [پسر چهارم چنگیز خان] آن ضرغام مقتحم با

لشکری چون شب مدلهم و دریای ملتطم از کثرت، فزون از ریگ بیابان...» (همان: 125) و یا در ذکر افعال صادره از قآن پس از 65 سطر تمجید (همان: 158-161) می‌گوید: «و این مجملی است از افعال او همانا که مستعمان و مطالعان این تاریخ این معانی را از قبیل احسن الشعرا کذب دانند...» (همان: 161). چرا نویسنده پس از آن همه تعریف و تمجید این عبارت را آورده؟ او می‌خواهد بگوید این سخنان بیشتر جنبه تخیلی دارد بنابراین هرچه دروغ‌تر باشد زیباتر است. مسلماً او می‌داند که خواننده سخن او را - در حقیقت صدور چنین افعالی را از چنان شخصیتی - باور نمی‌کند. وی در ادامه عبارت قلبی می‌نویسد: «... تصدیق آن را برسبیل ایجاز مصون از عوارض بهتان و مجاز حکایتی چند که از آن استدلال تمام می‌توان گفت، ایراد می‌رود...» (همان: 161) که عبارت «مصون از عوارض بهتان و مجاز» بیانگر ایمان نویسنده به غیرواقعی بودن آن‌هاست. سپس در ادامه حدود 30 صفحه مطالبی را می‌آورد که به افسانه و حکایت‌های گذشتگان بیشتر شبیه است تا مطالبی تاریخی!

## 6 - مغول‌ستیزی

یکی از شگردهای نویسنده در توصیف مغول استفاده از جملات کوتاه است زیرا از لحاظ روانی و بلاغی هنگامی که قصد لذت و کامیابی کلامی داشته باشیم اطالۀ کلام ناگزیر است (شمیسا 1375: 156). اما هنگام نفرت، انزجار ترس و خشم کلام کوتاه و خلاصه می‌شود. درست مثل هنگامی که حوصله حرف زدن و جواب دادن به دیگران در نداریم و با حداقل کلمات دیگران را از سرخود و می‌کنیم: «... اما لشکری که بیشتر عبره کرده بودند آتش در دمار آن خاکساران زدند و فرمان شد تا اکثر لشکر عمل اصحاب لوط با ایشان به جای آورند، چنان‌که اندیشه داشتند...» (جوینی 1382: 153) یا مردی که از واقعه بخارا گریخته و از او حال بخارا را سؤال می‌کنند در پاسخ می‌گوید: «... آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند»<sup>2</sup> (همان: 83). از دیگر مواردی که بیانگر تنفر نویسنده از این قوم و کرده‌های آنان است توصیف‌های او از طلوع، غروب، صبح، شب و... که در آن‌ها علاوه بر نفرت، غم و اندوه موج می‌زند؛ غمی به وسعت تاریخ درد بشریت: «... چون خبر قدم ریبیع به ربع مسکون و رباع عالم رسید، سبزه چون دل مغمومان از جای برخاست. و هنگام اسحار براغصان اشجار، بلبلان بر موافقت فاختگان و قماری شیون و نوحه‌گری آغاز کردند. و بر یاد جوانانی که هر بهار بر چهره انوارو

2 - برخی کتب بلاغی این عبارت را به عنوان نمونه برای ایجاز ذکر کرده‌اند (شمیسا 1375: 213).

ازهار در بساتین و متنزهات می کش و غمگسار بودند، سحاب از دیده‌ها اشک می‌بارید و می‌گفت باران است. و غنچه در حسرت غنجان از دل تنگی خون در شیشه می‌کرد و فرا می‌نمود که خنده است. گل بر تأسف گل‌رخان بنفشه عذار جامه چاک می‌کرد و... بر وفاق او خلاف از پریشانی سر بر خاک تیره می‌نهاد و از غصه روزگار خاک بر سر می‌کرد، که فرارش چمنم. صراحی غرغره درگلو انداخته و چنگ و رباب را آواز دربر گرفته.

نگه کن سحرگاه تا بشنوی  
همی نالد از مرگ اسفندیار  
ز بلبل سخن گفت پهلوی  
ندارد جزاز ناله زو یادگار

\*\*\*

کس لب به طرب به خنده نگشود امسال  
وز فتنه جهان دمی نیاسود امسال  
در خون گلم که چهره بنمود امسال  
با وقت چنین چه جای گل بود امسال؟»  
(همان: 109)

و از این گونه تصویرپردازی‌ها در این کتاب، فراوان می‌توان یافت: «روز سیم را وقت آن که جام افق از خون شفق مالمال شد...» (همان: 113) «تا چون روزگار لباس سوگوار پوشید و...» «... بامداد که آفتاب، برقع سیاه از روی چون ماه برداشت...» (همان: 126) این عبارات بیانگر چیست؟ مسلماً نشانی از رضا و خشنودی در آن نمی‌توان یافت و به جز غم و درد و نفرت چیزی از سراپای آن نمی‌بارد. نمی‌توان از حضور قومی شادمان بود و این گونه به توصیف طبیعت و زندگی پرداخت.

## 7- ایران و ایرانیان

شیفتگی و دلدادگی جویی به ایران را نیز در همین کتاب می‌توان فهمید و از این رهگذر و مقایسه آن با مطالبی که درباره قوم مغول آورده به خوبی می‌توان میزان عشق او به مام وطن و انزجار او را از متجاوزان بی‌فرهنگ دریافت. کافی است به برخی توصیفات او درباره شهرهای ایران نگاهی بیفکنیم: «... و در قرون پیشین بلخ در بلاد شرقی به مثبت مکه بودست در طرف غربی، فردوسی می‌گوید:

به بلخ گزین شد بدان نو بهار  
مرا آن جای را داشتندی چنان  
که یزدان پرستان بدان روزگار  
چومر مکه را این زمان تا زیان..»  
(همان: 103)

یا: «... مرو دارالملک سلطان سنجر بود و مرجع کمتر و مهتر، عرصه آن از بلاد خراسان ممتاز و طایر امن و سلامت در اکناف آن در پرواز، عدد رؤوس ایشان با اقطار باران نیسان مبارات می نمود و زمین آن با آسمان مجارات...» (همان: 119) یا: «اگر زمین را نسبت به فلک توان داد، بلاد به مثابت نجوم آن گردد و نیشابور از میان کواکب، زهره زهرای آسمان باشد و اگر تمثیل آن به نفس بشری رود، به حسب نفاست و عزت انسان، عین انسان تواند بود...  
حبذا شهر نیشابور که در روی زمین

گر بهشتی است خود این است و گر نی خود نیست»

(همان: 133)

یا: «معظم ترین بقاع مملکت سلطان به فسحت رقعه و خوشرین رباع به طیب بقعه و زهترین بهشت های دینا به اتفاق از جمله جنان اربعه...» (همان: 90) یا «... پیش از قلب ایام و دهور حکم (بَلَدَه طَبِیَّهٌ وَ رَبُّ غَفُورٌ) داشت مقرّ سریر سلاطین عالم و مستقرّ مشاهیر بنی آدم بود... مغانی آن به انواع انوار معانی روشن و رباع و بقاع آن به آثار اصحاب اقدار، گلشن...» (همان: 96). ولی نکته این جاست که این حب وطن فقط شامل حال ایران است آن هم نواحی شرقی ایران قدیم و نویسنده نسبت به دیگر سرزمین ها و مردمان آن حساسیت چندانی نشان نمی دهد و صرفاً به گزارش آن در حد چند سطر بسنده می کند (همان: 224).

ایرانیان از دیدگاه جوینی مردانی غیور، متهوّر، پاک و مؤمن هستند. و هرکدام بنا به رفتاری که از خود نشان داده اند مقامی و منزلتی دارند. برخی با پهلوانان شاهنامه پهلوی می زند و برخی جایگاه شهدا را به دست آورده اند. اما به هر روی ایرانی بودن برای برتری بر دیگر اقوام کافی است. جوینی شاهنامه را - که سند افتخار ملت ایران است - در یک کفه ترازو می نهد و ایرانیان را با آن می سنجد و محک می زند و آیات و اشعار عربی را برای قوم مغول معیار قرار می دهد و این به آن معنا نیست که از اشعار عربی برای ایران و ایرانی بهره نمی برد، بلکه ملاک اساسی تفاوت آنها، شاهنامه است و از نظر نویسنده بهترین معیار همین است. جوینی دهها بیت از اشعار شاهنامه را در ضمن توصیفات خود آورده است و اکثر قریب به اتفاق آنها در مدح و ستایش ایرانیان است و تنها در پاره ای از موارد درباره مغول به آن استناد می جوید که یا اندیشه ای ایرانی در پشت آن پنهان است یا در حد توصیف است و هرگز در مقام حماسه و دلاوری از این اشعار برای مغولان استفاده نکرده است. در کتاب جهانگشای جوینی، شاهنامه در کنار ایرانیان، در برابر دشمنان ایران می ایستد و با آنان به

مقابله برمی‌خیزد. به عنوان مثال تیمور ملک امیر خجند با شجاعت و دلاوری در برابر مغولان می‌ایستد و چه رشادتها از خود نشان می‌دهد! و جوینی با این ابیات او را یاری می‌دهد:

«... مرا دیده در جنگ دریا و کوه  
چه کردم، ستاره گوی من است  
که با نامداران توران گروه  
به مردی جهان زیر پای من است»

(همان: 73)

و پس از جنگ و گریزهای فراوان و سال‌ها اختفا هنگامی که در برابر قآن قرار می‌گیرد:

«... در ادای جواب، مراسم تعظیمی که گویندگان [را] در حضرت پادشاهان واجب است تقدیم نمی‌رفته از غضب تیری گشاد دادست، جواب تمامت تیرها که در آن مدت انداخته شده است.

بیپچید زان پس یکی آه کرد  
ز نیک و بد اندیشه کوتاه کرد...  
جهانا شگفتی ز کردار تست  
شکسته هم از تو هم از تو درست»

(همان: 74)

در توصیف لشکر ایران که به محافظت سمرقند گماشته شدند، می‌نویسد: «... شست هزار ترکان بودند با خانانی که وجوه اعیان سلطان بودند که اسفندیار رویین تن اگر زخم و گزارد سنان ایشان دیدی جز عجز و امان حیلۀ دیگر ندانستی و پنجاه هزار تازیک از مفردانی که هریک فی‌نفسه رستم وقت و بر سر آمدۀ لشکرها بودند...» (همان: 91).

حتی اسماعیلیه و حسن صباح - هرچند مورد لعن جوینی هستند باز - ایرانی‌اند و چون هدف مشترکی دارند؛ یعنی، دشمنی با خلیفه به نوعی رندانه مورد حمایت جوینی قرار می‌گیرند. او ضمن برشمردن جزئیات تاریخ و اندیشه آنان، به حفظ آن پرداخته است و هنگامی که هلاکو دستور سوزاندن کتابخانه آنان را صادر می‌کند، جوینی با کسب اجازه از او بسیاری از کتاب‌های موجود در کتابخانه آن‌ها را جمع‌آوری می‌کند و نجات می‌دهد. نکته ظریف این است که، کتاب «سرگذشت سپدنا» که شرح حال کامل حسن صباح است، نیز جزء همین کتاب‌هاست و او در جلد سوم خلاصه‌ای از آن آورده است (جوینی 1382: 186 به بعد).

## 8 - جوینی و جلال‌الدین خوارزمشاه

اوج دل‌باختگی و علاقه جوینی به ایرانی را در گزارش او از سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه معروف به منکبرنی می‌توان دید، کسی که از نظر جوینی همان رستم دستان است و شایسته ستایش که نه تنها جوینی بلکه چنگیز نیز به این امر اذعان دارد. نویسنده در جلد دوم نزدیک

به 70 صفحه را به ذکر جلال‌الدین منکبرنی اختصاص داده و بیش از 20 مورد از ابیات شاهنامه را در جای‌جای سخن خود آورده و این بیشترین استناد به شاهنامه در یک فصل است (همان: 129-192). در مقدمه کار جلال‌الدین، او را خواهان تغییر و تحول در نظام سیاسی اجتماعی معرفی می‌کند و علاقه‌مند به مقابله با مغولان اما پدرش - سلطان محمد خوارزمشاه - بحث تقدیر و سرنوشت را مطرح می‌کند و تلاش و کوشش برای این تغییرات را بیهوده می‌داند و به همین خاطر اجازه چنین کاری را به جلال‌الدین نمی‌دهد: «... بر این منوال به چند کورت قیل و قال کردند و البته سلطان به تخلف پسر رضا نمی‌داد و به اجبار او را نگاه می‌داشت...» (جوینی 1382: 128). جلال‌الدین در جهانگشا، رستم است در شاهنامه و حتی گاهی برتر از او - البته با همه کاستی و توانمندی‌هایی که ممکن است یک انسان زمینی داشته باشد. «... با عدد قلیل ساعتی طویل با آن قوم محاربت نمود به حمله‌های متواتر متعاقب که اگر در آن حالت پور زال بودی جز راه گریز نسپردی، مقاومت کرد تا به وقتی روزگار چادر قیری پوشید.

سپهد عنان ازدها را سپرد  
به گرد از جهان روشنایی ببرد  
[و در ادامه چنگیز را افراسیاب - دشمن ایرانیان - معرفی می‌کند]:  
خبر شد به نزدیک افراسیاب  
که افکند سهراب کشتی بر آب  
ز لشکر گزین شد فراوان سوار  
جهان دیدگان از در کار زار...»  
(همان: 136)

هنگام رویارویی دو سپاه در ری از قول جلال‌الدین چنین می‌گوید: «... گفت کاری است بزرگ که تصدی کرده و بلایی عظیم پیش آمده اگر تن به عجز و جبن در خواهیم داد، هیچ بقا ممکن نیست. باری مقاومت اولی‌تر و صبر، اگر فضل باری یاری دهد، خود ما و شما رستیم و اگر کار به نوعی دیگر باشد از درجه شهدا و فضیلت سعادت محروم نمائیم قال ا.. تعالی: یا ایها الذین آمنوا إذا لقیتم فئته فآثبتوا واذکروالله کثیراً لعلکم تفلحون...» (همان: 168) و در جنگ او در مقابل چنگیز: «... سلطان چون دید که روز کار است و وقت کارزار با اندک قومی که داشت روی به محاربت آورد و... بر مثال شیر خشمناک جنگ می‌کرد.  
به هر سو که باره برانگیختی  
همی خاک با خون برآمیختی...».

(جوینی 1382: 106)

و چون عرصه را بر خود تنگ می‌بیند تن فرا ذلت و اسارت نمی‌دهد و: «... چون برق برآب زد و چون باد برفت و... [چنگیز] از غایت تعجب دست بر دهان نهاده با پسران می‌گفت از پدر، پسر چنین باید.

چو اسفندیار از پشش بنگرید  
بدان سوی رودش به خشکی بدید  
همی گفت کاین را نخوانید مرد  
یکی زنده پیل است با شاخ و برد  
همی گفت ومیکرد از آن سونگاه  
که رستم همی رفت جویان به راه»  
(همان: 107)

اما همین جلال‌الدین در مصاف با غیرمغول و جنگ در غرب ایران و هند، انسانی عادی است؛ و شرح جنگ‌های او گزارش است، بدون ذکر ابیات شاهنامه! (جوینی 1382: 143 - 158) و سرانجام، فرجام کار او را در هاله‌ای از ابهام و تقدس فرو می‌برد؛ و چونان که هر از گاهی کسی از گوشه بر سر می‌آورد و خود را جلال‌الدین معرفی می‌کند، هرچند می‌داند سر، بر سر این کار می‌گذارد: «... در خاتمت کار او اختلاف است بعضی می‌گویند چون به کهستان [آمد] آمد، شبانه در موضعی نزول کرد؛ گردان طمع در استلاب لباس او کردند و او را زخمی محکم برسینه زدند و ندانستند چه کار کردند و چه صید را شکار، و این عجب نیست هرکجا همایی است، در چنگال جغدی ممتن است و هرکجا شیری در پیکار کلبی ممتحن... قومی می‌گویند: جامه‌های دیگر بود که خواص او داشتند و او در لباس خرقة، حرفه تصوف می‌کرد، و در بلاد و عباد طواف می‌کرد... کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (همان: 191).

## 9 - ایرانیان شهید

ایرانیانی که در حمله مغول کشته شدند، از نظر جوینی شهید محسوب شوند: «... آن جماعت که درجه شهادت یافته‌اند، و آن افضل و اکمل درجات است بعد از مرتبت نبوت نزدیک حضرت جلالت...» (جوینی 1382: 10)، «... و مؤمنان را چون شتران ماهار زده، ده ده و بیست بیست، در یک رسن قطار کردند و در طفار خون می‌انداختند و یا زیادت از صد هزار را شهید کردند...» (همان: 131). «... و اگر کار به نوعی دیگر باشد، از درجه شهدا و فضیلت سعادت محروم نمایم...» (همان: 106). نویسنده با اعطای این مقام شامخ به کشته‌شدگان این حمله وحشیانه از یک سو آنان را در ردیف سعادت‌مندان و روسفیدان دنیا و آخرت قرار می‌دهد و از دیگر سو عاملان این فاجعه عظیم را در مقام کافران و کسانی که مغضوب درگاه حضرت حق هستند می‌نشانند و ناحق بودن آنان و حکومتشان را و اعمال رفتارشان را نشان می‌دهد.

## 10 - شاهنامه و مغول

همان طور که در پیش گفته شد، جوینی استناد به شاهنامه را در تقابل ایرانیان و مغولان در دستور کار خود دارد، و حتی جلال‌الدین که قهرمان ملی تاریخ جهانگشاست، فقط در برابر مغول مورد حمایت شاهنامه قرار می‌گیرد و در حملاتی که به نواحی دیگر دارد، فقط گزارشی از جنگ‌های او ارائه می‌گردد. نکته‌ای که در این جا وجود دارد این است که دشمن ایران، مغول‌ها هستند؛ و جلال‌الدین به خاطر ایستادگی در مقابل آنهاست که شایسته تقدیر است و جوینی نیز او را به خاطر پایمردی در برابر دشمن ایران و دفاع از هویت و فرهنگ ایرانی ستوده است. نویسنده، اما، گه‌گاه از ابیات شاهنامه درباره قوم مغول نیز بهره برده است، که اکثراً یا در توصیف است: «و حاضران دیگر از هیبت و سیاست زلفان بسته تا نیم شب، برین منوال آن روز جام شراب مالا مال بود پادشاه‌زادگان در خدمت شاه بی‌مثال:

سمن عارضان پیش خسرو به پای	بر آواز ابریشم و بانگ نای
گشادند رامشگران هر دو لب...	همی باره خوردند تا نیم شب
	پادشاه زادگان و نوینان و عموم خلقان
گشاده دل و نیک خواه آمدند	گرازان به درگاه شاه آمدند
و چون لوای نورانی آفتاب بر بام گنبد مینا افراخته شد و پادشاه جبار و شهنشاہ کامگار	عزیمت خروج را از خلوت جای ساخته:
به سر بر نهاد آن کلاه مهی...»	پوشید زربفت شاهنشاهی

(همان: 208)

یا در تبیین اندیشه‌ای ایرانی: «... قآن جواب دادی که جماعت لائمال از زیور عقل و خرد عاطلند و سخن ایشان به دو نوع باطل؛ اول آن که چون آوازه سیرت و طریقت ما به جماعت یاغیان رسد، هر آینه دل ایشان را به جانب مامیلان حاصل آید و الانسان عبید الاحسان و... دیگر وجه روشن تر آن که چون معلوم است که جهان با کس وفا نکرد و عاقبت کار پشت جفا نمود بر مرد بیدار که به نور عقل آراسته شد، سزد که خود را به ابقاء نام خیر زنده دارد.

بیا تا جهان را به بد نسپریم	به کوشش همه دست نیکی بریم
به نام نکو گر بمیرم رواست	مرا نام باید که تن مرگ راست»

(همان: 161)



که این سخنان و طرز تفکر برای سرکرده قومی که هنوز خواندن و نوشتن نمی‌داند و با الفبای تمدن آشنا نیست عجیب می‌نماید و به نظر می‌رسد بیشتر بر ساخته‌های ذهن نویسنده باشد. به هر روی آوردن این‌گونه ابیات هرگز به آن معنی نیست که جوینی مغول‌ها را با پهلوانان شاهنامه برابر نهاده باشد؛ چه ابیات استفاده شد عموماً توصیف و غنا را در خود دارند، نه شور و حماسه و مردانگی! و حتی در جایی که منکو قآن را می‌ستاید؛ و در باب او داد سخن می‌دهد، یک دلیل ساده در آن نهفته است: او کسی است که بساط عدل انوشیروانی را گسترده و احیای مراسم جهاننداری و قواعد شهریاری کرده است: «ذکر جلوس پادشاه هفت کشور و شهنشاه دادگستر منکوقا آن بر تخت خانی و گستردن عدل نوشروانی و احیای مراسم جهاننداری و تمهید قواعد شهریاری» (جوینی 1382: 12). یعنی کاملاً ایرانی شده و آرزوی دیرین نویسنده را - که بازگشت به دوره قبل از اسلام و برپایی عدالتی که تا آن زمان وجود نداشته - برآورده کرده است و یکی از جنبه‌های این عدالت، برانداخته شدن حکومت خلفای عباسی به دست هلاکوست که در دوره حکومت منکوقا آن صورت پذیرفته است.

در پایان سخن، خالی از لطف نیست که دو حکایت از طنزپرداز مشهور این دوران، عبید زاکانی را در خصوص اوضاع نابسامان و ظلم و ستم مغولان ذکر کنیم.

«شخصی از مولانا عضالدین پرسید: که چونت که در زمان خلفا مردم دعوی خدایی و پیغمبری بسیار می‌کردند و اکنون نمی‌کنند؟ گفت: مردم این روزگار را چندان از ظلم و گرسنگی افتاده است که نه از خدایشان به یاد می‌آید و نه از پیغامبر» (زاکانی 1376: 216).

و در جای دیگر در توضیح «پادشاهان از پی یک مصلحت صد خون کنند» درباره شخص چنگیز به طنز می‌گوید: «چنگیزخان که امروز به کوری اعدا در درک اسفل، مقتدا و پیشوای مغولان، اولین و آخرین است تا هزاران هزار بی‌گناه را به تیغ بی‌دریغ از پای در نیامورد پادشاهی روی زمین بر او مقرر نگشت» (همان: 246).

### نتیجه‌گیری

عطاملک پروده دستگاه حکومتی مغولان است و بنابراین سخنان وی، زبان و بیان کسی را دارد که به ظاهر سرسپرده و جیره‌خوار آن‌هاست و نمی‌توان انتظار داشت چونان منتقدی هنرآور کارد بر استخوان آنان نهاده و همه چیز را بی‌پرده و شفاف بیان دارد اما از لایه‌لای سخن او و هنرمندی و هنرنمایی او در عرصه نویسندگی می‌توان به نکاتی پی برد که نمایانگر ژرفای اندیشه

او و جنایات قوم مغول است و گزاره‌های ناسازگار، چونان ابزار کارآمد در اختیار اوست تا بتواند از کیان ملت خود در برابر قومی عاری از هرگونه فرهنگ و هنر دفاع کند.

جوینی یک ایرانی است و از خاندانی که نسل اندر نسل در دستگاه حکومت سلجوقیان و خوارزمشاهیان دارای منصب بوده‌اند، بنابراین خصلت‌های ایرانی را در خاندان خود حفظ کرده‌اند و از آن جمله است مؤانست و دمسازی با شاهنامه که جوینی تسلطش را بر آن در کتاب خود نموده است و به همین دلیل تا جایی که توانسته استناد به آن را در محدوده قهرمان‌پروری ایرانی قرار داده است.

نویسنده در کتاب خود و در جلد اول مغول‌ها را آن‌گونه که بوده‌اند توصیف می‌کند و جایگاه و ارزش واقعی آنان را به تصویر می‌کشد. او با استفاده از آیات و اشعار عربی، مغول، سرزمین، اندیشه و رفتارشان را شرح می‌دهد و هدف او از این استناد به ظاهر تأیید آن‌هاست ولی نوعاً آیات به کار رفته عذاب و بیم و انذار است و نویسنده در حقیقت به اثبات این اندیشه می‌پردازد که مغول چیزی جز خشم و خشونت و نفرت و عذاب نیستند و کیست که طرفدار و دوستدار این نوع تفکر یعنی کشتن و خون‌ریزی و... باشد؟

تقابل شاهنامه با ابیات عربی در برخی از قسمت‌های کتاب - جنگ‌های جلال‌الدین و مغول - ناخودآگاه این مطلب را به ذهن می‌آورد که نویسنده می‌خواهد مغول و عرب را یک سو بنهد و ایرانی را در طرف دیگر و به همین خاطر جلال‌الدین خوارزمشاه را با ابیات شاهنامه یاری می‌دهد و چنگیز و مغولان را با اشعار عربی و آیات قرآن - آن هم آیات عذاب - توصیف می‌کند و حسّ ضدّ عربی خود را این‌گونه جلوه‌گر ساخته است. البته این فرض با توجه به مخالفت او با خلیفه و حضور وی در سرنگونی حکومت عباسیان به دست هلاکو و جانشینی شخص عظاملک در سرزمین عراق به مدت 24 سال چندان دور از ذهن نیست.

میهن‌پرستی افراطی، یکی از عناوینی است که می‌توان به جوینی نسبت داد، زیرا در این اثر برای مرگ و میر انسان‌ها و خرابی شهرها درجات گوناگونی وجود دارد و نویسنده در توصیف شهرهای ایران از قبیل سمرقند، نیشابور، بخارا... اغراق و دقت فراوان به کار می‌برد و به جزئیات می‌پردازد و کشتار مردم آن را فاجعه می‌داند و مقام شهید را لایق آنان می‌داند ولی در ذکر بلاد دیگر (آس و روس و بلغار) به آوردن چند جمله و سربسته گویی کفایت می‌کند.

جلال‌الدین منکبرنی از نظر نویسنده نماد شجاعت و رشادت ایرانی و کسی است که از حیثیت و کیان ایران تا جایی که در توان دارد، دفاع می‌کند و هرگز خود را اسیر و ذلیل

دشمن نمی‌کند. وی تنها شخصیتی است که با پهلوانان و قهرمانان شاهنامه و به ویژه رستم برابر نهاده می‌شود. اما این ارزش و جایگاه فقط به خاطر و به هنگام رویارویی با مغول‌هاست که از نظر نویسنده دشمن این مرز و بوم هستند. وی با این کار خود در پی دفاع از هویت ایران و ایرانی است؛ و نماد این دفاع در شخصیت و رشادت‌های جلال‌الدین نمایان است.

هرچه از دوره چنگیز دور می‌شویم، و حاکمان و خان‌های مغول خصلت‌های ددمنشانۀ خود را رها می‌کنند و عدول از یاسای چنگیز نیز ممکن می‌گردد، به همان نسبت فرهنگ ایرانی و اخلاق اسلامی چاشنی کار آنان می‌شود و به همین خاطر لیاقت مدح و ستایش می‌یابند. در حقیقت این اندیشه آن‌هاست که ستوده می‌شود نه خود آن‌ها به ویژه منکوقا آن که آرزوی ایرانیان را دربراندازی حکومت اعراب به دست هلاکو، برآورده کرده است.

### نشانی و ترجمه آیات

- 1 - و فاکهه مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون (واقعہ: 20 و 21) و میوه از آن‌چه بر می‌گزینند و گوشت پرندہ را از آن‌چه خوش دارند.
- 2 - یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذرالموت (بقرہ: 19) از بیم مرگباری صاعقه‌ها انگشتانشان را در گوش‌هایشان می‌کنند.
- 3 - یکاد البرق یخطف ابصارهم (بقرہ: 20) نزدیک است برق چشمانشان را برباید.
- 4 - ان بطش ربک لشدید (بروج: 12) بی‌گمان سخت‌گیری پروردگارت سهمگین است.
- 5 - سنعد بہم مرتین... (توبہ: 101)... دوبارہ عذابشان خواهیم کرد...
- 6 - اذاجاء اجلہم لایستاخرون ساعہ و لایستقدمون (اعراف: 34) چون اجلشان فرارسد نہ ساعتی پس افتند نہ ساعتی پیش افتند.
- 7 - بلدہ طیبه و رب غفور (سباء: 15)... شہری پاکیزہ و پروردگاری آمرزگار است.
- 8 - ختامہ مسک (مطففین: 26) مہر آن از مشک است.
- 9 - یا ایہا الذین آمنوا اذا لقیتم فئہ فائبتوا و اذکروا... کثیراً لعلکم تفلحون (انفال: 45) ای مؤمنان چون با گروہی رودررو شوید ثابت قدم باشید و خداوند را بسیار یاد کنید باشد کہ رستگار شوید.

## منابع

قرآن کریم.

- احمدی، بابک. 1385. ساختار و تأویل متن. چاپ هشتم. تهران: نشرمرکز.
- بهار، محمدتقی. 1371. بهار و ادب فارسی. به کوشش محمد گلین. چاپ سوم. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- بیهقی، ابوالفضل. 1373. تاریخ بیهقی. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چاپ سوم. تهران: انتشارات مهتاب.
- جوینی، عطاملک. 1382. تاریخ جهانگشای جوینی. به تصحیح محمد قزوینی. تهران: انتشارات افراسیاب.
- خاتمی، احمد. 1380. شرح مشکلات تاریخ جهانگشا. چاپ دوم. تهران: انتشارات پایا.
- دهخدا، علی‌اکبر. چزند و پرند. تهران: انتشار کانون معرفت.
- رستگار فسایی، منصور. 1380. انواع نثر فارسی. تهران: سمت.
- زاکانی، عبید. 1376. کلیات. تهران: پیک فرهنگ.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. 1368. شاعر آینه‌ها. چاپ دوم. تهران: انتشارات آگاه.
- \_\_\_\_\_ . 1381. موسیقی شعر. چاپ هفتم. تهران: انتشارات آگاه.
- شمیسا، سیروس. 1375. بیان و معانی. چاپ دوم. تهران: انتشارات فردوس.
- صفا، ذبیح‌الله. 1368. تاریخ ادبیات در ایران. چاپ ششم. تهران: انتشارات فردوس.
- فردوسی، ابوالقاسم. 1382. شاهنامه. به تصحیح سعید حمیدیان. تهران: انتشارات قطره.
- متینی، جلال. 1350. یادنامه بیهقی. مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. 1368. مثنوی معنوی. به تصحیح رینولد. الین نیکلسون. چاپ ششم. تهران: انتشارات مولی.

Abrams, M.H.A. 1993. *Glossary of Literary Terms*. Sixth Edition. New York: Dekker.